

عید قربان

مکش برحلق پاک بی گناهان تیغ عریانت
نشد یک لحظه آرام از مصیبت خاطر مردم
بنه بر دستکان طفلکانت خینه شادی
ز سوز سینه قربانیان آخر نمی ترسی
بشویی دست پرخونت اگر با حيله و نیرنگ
ز بیم انتحاری خلق را در آتش افکندی
دریدی قلب شاد و مهربان میهن ما را
بخون بنشاندای عشق و سرور و مهربانی را
به بازار سیاست می فروشی خون انسان را
فکندی با گروه زور و زرطرح شراکت را

مریزان هیچ خونی بر سر کوی و خیابانت
بجز قتل و قتال و کینه تیزی چیست ارمانت
بخون رنگین مکن خاک وطن در عید قربانت
بسوزد عاقبت بن ریشه های اصل و بنیانت
که می شوید به محشر لکه های سرخ دامانت
چو ماهی بینمت در تابه سوزان بریانت
نبینم تا قیامت لحظه ای هم شاد و خندانانت
الهی پیش یزدان بینمت هر بار گریانت
چنین آموخته ای درس شریعت در دبستانت
به جان بیگناهان تیز کردی چنگ و دندانانت

تو را از خون و خشم و کینه و تزویر پروردند

کجا شد رحم و انصافت کجا شد دین و ایمانت

رسول پویان